

## زنان شبیه مادرانشان می‌شوند؛ چه مصیبتی!<sup>1</sup>

شهرزاد شهسواری فرد

کتاب سرگذشت ندیمه را به واسطه پایان نامه‌ام چندین و چند بار خوانده‌ام. داستانی با محوریت یک ندیمه، یک آوند، یک رحم دویای فعلی و یک انسان، زن، همسر، مادر مستقل سابق. زنی با نام عاریه‌ای آفرد کلمه‌ای انگلیسی ترکیب شده از آف (حرف اضافه‌ای که برای بیان مالکیت به خصوص برای اشیا به کار برده می‌شود) و فِرد (نامی مردانه)، شاید اگر ترجمه‌اش کنیم مال فِرد پر بیراه نگفته باشیم. نامی عاری از هویت زنانه.

داستانی فمینیستی رخ داده در یک جامعه پادآرمانی، جامعه‌ای با نگاه ابزاری به زن، زانی محصور در میان کلیشه‌های جنسیتی، بدون حق خواندن و نوشتن چرا که جامعه می‌ترسید دانش به زنان پر و بال دهد، بدون حق مالکیت چرا که از استقلال زنان واهمه داشت، بدون آزادی‌های مدنی، تنها به عنوان بشکه‌ای برای تداوم نسل! (در کتاب می‌خوانیم وقتی دختری به دنیا می‌آید ندیمه‌ها می‌گویند: یه دختر، طفلک بیچاره، یه بشکه برای تولید بچه‌های بعدی) شاید هنگام خواندن چنین کتاب‌هایی دل خوش کنیم که گرچه جهان یک مدینه فاضله نیست اما تا تبدیل شدن به چنین مدینه فاسده‌ای راه زیادی در پیش دارد، اما سخت در اشتباهیم.

کلیشه‌های جنسیتی با فرهنگ عجین شده‌اند و از کودکی در ذهن افراد نهادینه می‌شوند و جوانه می‌زنند و رشد می‌کنند و آن قدر تنومند می‌شوند که دیگر با هیچ تبری قطع نمی‌شوند. در یک تحقیق، از ۱۹۷ دانشجوی روانشناسی و ۱۰۳ کودک بین ۷ تا ۱۷ سال خواسته شد به یک معما پاسخ دهند؛ پدری به همراه پسرش دچار تصادف رانندگی شدیدی می‌شود که منجر به فوت پدر می‌گردد. پسر را به بیمارستان می‌رسانند و چون باید زیر تیغ جراحی برود، جراح را خبر می‌کنند. جراح به محض دیدن پسرک برآشفته می‌شود و می‌گوید من نمی‌توانم او را عمل کنم، او پسر من است. سؤال: جراح چه نسبتی با پسر دارد؟ جواب‌هایی مثل این که جراح پدر دوم پسرک است یا پسر دو پدر دارد، درصد بالایی از پاسخ‌ها را در برمی‌گرفت. حتی برخی شرکت‌کننده‌ها مرزهای خلاقیت را درنوردیدند و گفتند جراح یک روح بوده یا پدر واقعاً نمرده و ناگهان زنده شده! از میان تمام شرکت‌کنندگان تنها چیزی حدود ۱۴ درصد به این پاسخ درست اشاره کردند که **جراح مادر پسرک است**. در میان انبوه این پاسخ‌های نامعقول، جراح بودن یک زن آن قدر دور از باور بود که تنها به ذهن اندکی از آن‌ها خطور کرد. چه چیزی این زن‌های تأثیرگذار را به حاشیه می‌کشاند؟ می‌گوییم زن‌ها به سنشان حساسند، گاهی به تمسخر می‌گوییم از یک زن سنش را نپرسید. آیا فکر کردید چرا؟ زیرا در مبحث عدم توازن قدرت بین زن و مرد، واژگان زبانی مربوط به زنان بیشتر مستعد بار معنایی جنسی و تحقیرآمیز می‌باشند. وقتی کلمه پیرمرد را می‌شنویم چیزی که واژه پیر در ذهنمان تداعی می‌کند خردمندی و دانش است. آن قدر واژه پیرمرد فرزانه، خردمند پیرمردی، را شنیده‌ایم که جز این انتظاری نمی‌رود. اما صفت **پیر** در پیرزن عمدتاً تداعی کننده برداشت ما از ظاهر اوست، عجزوهای زشت و جادوگر مآب.

جامعه از ابزارهای مختلفی برای آموزش و انتقال مفاهیم و کلیشه‌های جنسیتی استفاده می‌کند و زبان یکی از آن‌هاست.

مطالعات در زمینه زبان و جنسیت غالباً از دو مدل یا الگوی - سلطه و تفاوت - پیروی می‌کند. کمرون (۱۹۹۰)، در «چرا زبان مقوله‌ای فمینیستی است؟» به توصیف این دو مدل می‌پردازد. «نظریه سلطه»، که توسط موج دوم فمینیسم مورد بحث قرار گرفت، بیان می‌کند نوعی عدم تعادل قدرت ناشی از اقتدار و سلطه مردان نسبت به زنان در زبان جوامع مردسالار نمود می‌یابد. زبان فرابندی مرد معیار و ساخته دست مردان است چرا که قدرت در دست مردان است، مردان در موقعیتی از قدرت، سلطه و کنترل قرار داشته‌اند که توانسته‌اند جهان را از زاویه دید خودشان نام‌گذاری کنند و زبانی را بسازند که برای اهداف خودشان مناسب است. رویکرد سلطه چنین استدلال می‌کند که زنان از موقعیت اجتماعی فرومایه‌ای در جامعه برخوردارند و مردان بر آن‌ها تسلط دارند. این شرایط اجتماعی نابرابر در استفاده از زبان زن و مرد منعکس می‌شود: مردان از لحاظ زبانی بر

<sup>1</sup> برگرفته از نقل قول اسکار وایلد: «زنان شبیه مادرانشان می‌شوند؛ چه مصیبتی! مردان شبیه مادرانشان نمی‌شوند؛ چه مصیبتی!»

زنان مسلط هستند و زنان از نظر زبانی بی‌قدرتند. زبان زنان، بازتاب ناتوانی اجتماعی آن‌هاست. در حقیقت رویکرد تسلط رویکردی کاملاً جنسیتی است.

زبان جنسیت‌زده زبانی است حاوی نابرابری جنسیتی، زبانی که تمایزی ناعادلانه را در میان جنسیت‌های مختلف به وجود آورده و یا ترویج می‌نماید. این زبان به تولید و بازتولید کلیشه‌هایی می‌پردازد که به تشدید تبعیض‌های عمیق فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی زنان دامن می‌زند؛ زبانی دارای کلماتی مثل نامرد، ضعیفه، بیوه.

از آن‌جا که زبان بازتابی از جامعه است، جنسیت‌زدگی زبان بازتابی از فرومایگی زنان در جامعه می‌باشد. وقتی می‌گوییم مثل مرد سرت را بالا بگیر یا مرد که گریه نمی‌کند، درحقیقت داریم به رابطه مستقیم شجاعت و مردانگی که کلیشه‌وار در ذهنمان حک شده، اشاره می‌کنیم اما در مقابل واژه مثل زن اغلب بیانگر ضعف است. در زبان جنسیت‌زده یکی از جنسیت‌ها از محدوده جنسیت و نقش خود بیرون می‌آید و خود را به عنوان نماینده تام در زبان مطرح می‌کند، در حالی که جنسیت مخالف با توجه به نقش جزئی خود تعریف می‌شود. این پدیده در زبان فارسی مانند اغلب زبان‌ها به نفع جنسیت مذکر و به ضرر جنسیت مؤنث مطرح شده‌است. به این ترتیب مرد خود انسانیت و زن غیر و دیگری محسوب می‌شود.

مرد (انسان) باید که در کشاکش دهر سنگ زیرین آسیاب باشد.

تن آدمی (انسان) شریف است به جان آدمیت.

فمینیست‌ها چنین استدلال می‌کنند که به کار بردن این واژه‌های جنسیتی بی‌طرف و خنثی، به نامرئی جلوه دادن زنان کمک می‌کند یعنی اهمیت زنان را کم رنگ جلوه می‌دهد و توجه را از وجود آن‌ها دور می‌کند.

از سوی دیگر طبق نظریه تفاوت، به دلیل فرایندهای تکامل یا اجتماعی شدن، زنان و مردان به زبان‌های مختلف صحبت می‌کنند. این رویکرد، تفاوت زبانی موجود بین افراد را یک بحث بینا فرهنگی به حساب می‌آورد، یعنی چنین بیان می‌کند که سبک‌های مختلف مکالمه زنان و مردان نتیجه فرایندهای اجتماعی شدن است که طی آن دختران و پسران استفاده از زبان را به طرق مختلف یاد می‌گیرند. بنابراین یکی از ایده‌های اساسی آن این است که زنان و مردان به خرده فرهنگ‌های مختلف با هنجارهای متفاوت استفاده از زبان تعلق دارند. یعنی زنان و مردان دارای فرهنگ‌هایی متفاوت با دنیای زبانی متفاوتند.

سیمون دوبووار، فمینیست نامی و نویسنده کتاب جنس دوم معتقد است زنان زن به دنیا نمی‌آیند بلکه تبدیل به زن می‌شوند. به بیان دیگر زنان ویژگی‌های زنانه را کسب می‌کنند و رفتارهای زنانه را می‌آموزند؛ طبق باور او، جسم زن ماهیت زن را تعیین نمی‌کند، بلکه فرایندی اجتماعی و فرهنگی در پس این تبدیل شدن به جنس دوم وجود دارد. او می‌گوید باید شرایط اجتماعی شدن را کاوید تا به راز فرودستی زنان پی برد. این جمله معروف به تفاوت میان دو واژه جنس (Sex) و جنسیت (Gender) اشاره دارد. جنس بُعد بیولوژیک بدن انسان است که به واسطه هورمون‌ها، کروموزوم‌ها و اندام‌های جنسی شکل می‌گیرد ولی جنسیت بُعد اجتماعی و فرهنگی انسان است، دامنه انتظاراتی که جامعه از فرد دارد و نقش‌ها و الگوهای رفتاری متفاوتی که جامعه و فرهنگ بر دوش هر فرد می‌گذارد جنسیت را شکل می‌دهد. جنسیت و کلیشه‌های جنسی مفاهیمی متغیرند؛ زیرا ساختارهایی اجتماعی و قراردادی هستند که اساس طبیعی یا زیست شناختی ندارند. این باورها به عوامل دیگری چون مذهب، ملیت، سن، طبقه اجتماعی و گرایش‌های جنسیتی بستگی دارند.

مردان و زنان موجوداتی اجتماعی هستند که یاد گرفته‌اند به شیوه‌های مختلفی عمل کنند. رفتار زبانی رفتاری عمدتاً آموختنی است. افراد از کودکی یاد می‌گیرند چگونه هویت جنسی خود را شکل دهند. یادگیری از طریق آموزش صورت می‌گیرد و زبان یکی از قدرتمندترین ابزارهایی است که از طریق آن هویت جنسی و تبعیض جنسیتی تولید و منتقل می‌شود. به لحاظ زبانی، مردان یاد می‌گیرند که مرد باشند و زنان یاد می‌گیرند که زن باشند.

رابین لکاف، در مقاله مشهور خود با عنوان *زبان و جایگاه زن* تحول شگرفی در مطالعات زبان‌شناسی اجتماعی ایجاد کرد. او برای اولین بار اعلام کرد زبان زنان با زبان مردان متفاوت است. به نظر لکاف جنسیت‌گرایی در زبان منعکس‌کننده تبعیض جنسیتی در جامعه است، یعنی معلول است نه علت. از نظر او تفاوت گفتاری زنان ناشی از نقص آن‌ها نیست بلکه ریشه در تربیت و فرایند اجتماعی شدن آن‌ها دارد.

فیثمن (۱۹۸۰) اذعان دارد «بحث در مورد نحوه عملکرد زنان اغلب به "شخصیت" زن متکی است. معمولاً برای توضیح شخصیت از اجتماعی‌شدن استفاده می‌شود. زنان به دلیل نحوه تربیت، نسبت به مردان سست‌تر، وابسته‌تر و احساساتی‌تر هستند، چیزی که در گفتارشان هم نمود دارد.» بر اساس گفته‌های فوق، روند اجتماعی کردن، شخصیت زنان و استفاده از زبان آن‌ها را کلیشه‌ای کرده‌است. طبق نظر لکاف، زنان بیشتر از صفت و قید استفاده می‌کنند؛ صورت‌های زبانی بیان‌گر عواطف. آن‌ها پرکننده‌های کلامی، کلمات (و عباراتی) که حین مکالمه مکث جمله را پر می‌کنند و هیچ ارزش معنایی به جمله اضافه نمی‌کنند، مانند اومم، متوجه منظوم که می‌شوی، خب، را بیشتر به کار می‌گیرند. این که در پایان جملاتشان سؤال کوتاه مگه نه را به تناوب می‌پرسند دلالت بر عدم اطمینان و نیاز به مورد تأیید واقع شدن آن‌ها دارد. از نظر لکاف الگوهای آوایی مورد استفاده زنان بیان‌گر شک و تردید یا نیاز به تأیید دارند.

جسپرسون (۱۹۲۲) در کتاب «زبان؛ ماهیت، توسعه و منشأ آن» اشاره می‌کند که مردان همیشه در ساخت کلمات جدید و استفاده از آن‌ها پیشگام هستند، اما زنان همیشه آن‌چه را که مردان به آن‌ها دیکته می‌کنند دنبال می‌کنند. «فرهنگ لغات زن بسیار کمتر از مرد است. زنان ترجیحاً در محدوده اصلی زبان حرکت می‌کنند و از هر چیز غیرمعمول و عجیب پرهیز می‌کنند، در حالی که مردان اگر اصطلاحات قدیم به کارشان نیاید دست به ساخت عبارات جدید می‌زنند. زن عموماً راه اصلی زبان را دنبال می‌کند، جایی که مرد اغلب تمایل دارد به یک مسیر فرعی بپیچد یا حتی راهی جدید را برای خودش باز کند. بیشتر کسانی که عادت دارند به زبان‌های خارجی کتاب بخوانند دشواری بیشتری در کتاب‌های نوشته شده توسط مردان نسبت به نویسندگان زن را تجربه کرده‌اند، زیرا آن‌ها حاوی کلمات کمیاب‌تر، کلمات گویشی، اصطلاحات فنی و غیره هستند.» این نشان دهنده ناتوانی به عنوان ویژگی اساسی زنانگی است.

در کتاب سرگذشت ندیمه با ترجمه‌های متفاوت از مترجمین زن و مرد این قضیه برایم مصداق عینی پیدا کرد. آفرینش کلمات جدید در ترجمه انجام شده توسط یک مرد درحالی که یک مترجم زن همان کلمات انگلیسی را به کار برده بود، خالی از هرگونه نوآوری و خلاقیت. مانند آن‌ها را *اکنونویو Econowives* می‌نامند (مترجم زن) // *اسمشان تدبیرگران منزل است* (مترجم مرد).

جسپرسون معتقد است که انتخاب‌ها و ترجیحات مختلف کلمات توسط زنان می‌تواند نتیجه کمرویی آن‌ها باشد: «زنان در تمام کشورها از ذکر بخش‌هایی از بدن انسان و برخی از واژه‌های طبیعی غالباً بی‌ادبی که مردان و به ویژه مردان جوان ترجیح می‌دهند بی‌محابا به کار گیرند، ابا دارند. آن‌ها تمایل دارند کلماتی معصوم و محجوب را بر زبان آورند.» به نظر لکاف زنان در سخن گفتن بیش از مردان مبادی آدابند، دغدغه آن‌ها طرد شدن از اجتماع و قرار گرفتن در راهی است که جامعه آن‌ها را برای زن نمی‌پسندد، وجه گفتار زنان از موضع ضعف و ناتوانی است، آن‌ها استاد استفاده از حسن تعبیرند، از بیان دشواری‌ها (واژه‌هایی که از نظر فرهنگی، مذهبی، اجتماعی ناشایست تلقی می‌شوند) به شدت ابا دارند. اما قدرت و سلطه را به وضوح می‌توان در صحبت مردان دید، چرا که آن‌ها در پی به رخ کشیدن برتری خود هستند؛ بازتابی از موقعیت زنان و مردان در جامعه: ضعف در مقابل قدرت. زنان مؤدبانانه‌تر صحبت می‌کنند چرا که یاد گرفته‌اند جامعه از آن‌ها انتظار دارد مبادی آداب باشند.

در کتاب‌هایی با محوریت مسایل جنسی، با درنظر گرفتن سانسور، مردان بی‌محابت‌تر به بیان مسائل می‌پردازند. وقتی کتاب سرگذشت ندیمه را با ترجمه مترجم زن می‌خوانم از دیدن صفحات حذف شده که درمورد روابط ندیمه و فرماندهانش بود یا وقتی دیدم مترجم مرد نوشته‌است *گونه‌هایش مثل پستان گاو*ند اما مترجم زن تنها به گفتن *گونه‌هایش آویزان* شده اکتفا کرده، تعجب نکردم. یا مثال‌های دیگری مانند، *سینه‌هایم را معاینه کرد* در مقابل *مرا معاینه کرد*.

از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که زبان وسیله‌ای برای بیان هویت جنسیتی افراد است. زبان نوشتاری یا گفتاری به عنوان ابزاری برای ساختن هویت زن و مرد عمل می‌کند. انتخاب‌های مختلف واژگان در زنان و مردان بر شکل‌گیری جنسیت افراد تأثیر می‌گذارد. کلیشه‌های جنسیتی مربوط به زنان و مردان با استفاده از زبان به تصویر کشیده و تداوم می‌یابند. اولین تعامل یک فرد با اعضای خانواده‌اش است. کودکان آنچه را می‌شنوند درونی و عملی می‌کنند. کلیشه‌های جنسیتی غلط از این لحظه آینده کودک را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند. این الگوهای قالبی تثبیت‌شده در ذهن دختران و پسران، مثل *پسر/ شیرین دختر/ موئن*، تا پایان عمر دست از سر کودکان دیروز بر نمی‌دارند.

از آنجا که هویت جنسیتی ما ساخته شدنی است، می‌توان آن را بازسازی کرد و ساختار قدرت موجود را تغییر داد. هر قدم کوچک برای تربیت زنانی که موش و خرگوش نیستند و پسرانی که از گریه کردن شرمند نمی‌شوند به ساختن دنیایی برابر کمک می‌کند.

تو مگو همه به جنگند و ز صلح من چه آید

تو یکی نه‌ای هزاری تو چراغ خود برافروز

مولانا